

مجلس سوّم: پرسش و پاسخ اعتقادی

أعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ  
وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

### عدم وجود هرگونه استجابات و تحقق، قبل از دعا

تا نگرید ابر کی خندد چمن! \*\*\* تا نگرید طفل کی نوشد لبن!<sup>۱</sup>  
تا نگرید طفلک<sup>۳</sup> حلوا فروش \*\*\* دیگ بخشایش کجا آید به جوش!<sup>۵</sup>  
بیچۀ حلوا فروش بایستی که گریه بکند تا آن شخص بیاید و ایجاد آن معنا بکند، و الا قبل از  
گریه اصلاً خبری نیست؛ طفل، قبل از گریه لبن نمی نوشد.  
قبل از دعا استجابتی نیست، تحقیقی نیست، ظاهری نیست! ﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا  
دُعَاؤُكُمْ﴾.<sup>۶</sup>

### آیا دعا موجد است؛ یا کاشف از ثبوت در لوح محفوظ؟

سؤال: اینکه می گوییم: «دعا موجد است» بالأخره این دعا در لوح محفوظ در یک سلسله ای

---

<sup>۱</sup> خ ل: جوشد.

<sup>۲</sup> مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۷۳۳.

<sup>۳</sup> خ ل: کودک

<sup>۴</sup> خ ل: بحر رحمت در نمی آید به جوش.

<sup>۵</sup> مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۱۹۹.

<sup>۶</sup> ۶۱ سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۷. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۱۵:

«ای پیغمبر ما! به این مردم بگو: اگر دعا و التجا و درخواست شما از خدا نبود، خداوند به شما چه اعتنا و توجهی داشت؟!»

قرار می‌گیرد که ما می‌گوییم: در لوح محو و اثبات این دعا اثبات می‌شود و بعد - مثلاً - موجد باران و موجب نفی عدم استسقاء می‌شود؛ پس آن وقت این دعا در لوح محفوظ کاشف می‌شود دیگر! این مرحله می‌گذرد تا این می‌آید.

جواب: این مطلب در همه همین طور است و اختصاص به این ندارد!

### عدم تنافی اختیار در اعمال با ثبت ازلی آنها در لوح محفوظ

ببینید! الآن ما آمدیم اینجا، به چه داعی‌هایی آمدیم؟ برای این آمدیم اینجا که تهنیت بگوییم و تشریک مساعی کنیم و تحبیب قلوب کنیم و به سنت پیغمبر عمل کنیم. اینها درست است دیگر! ولو اینکه در همان عالم واحد تمام اینها خاسته از ارادهٔ پروردگار است؛ **(وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ)**<sup>۱</sup>.

ما الآن قند برمی‌داریم، به ارادهٔ ماست؛ می‌زنیم در چای و با چای هم می‌خوریم و سیراب می‌شویم، اینها همه درست است، ولو اینکه بالنتیجه همه کاشف از چیست؟ قبل از اینکه الآن من چایی‌ام را بخورم معلوم نیست که می‌خورم یا نه، ولی وقتی خوردم متحقق است که من چایی خوردم و این طور هم هست.

آنچه در این عالم کثرت از سلسلهٔ علل و معلولات و اسباب مسببات بدون اندک تخلفی به جای خود نشسته، همهٔ اینها من حیث‌المجموع بدون استثنا مراد به ارادهٔ خداست. توجّه فرمودید! عین همین نجّار؛ نجّار بلند می‌شود می‌رود دکانش یک الوار را برمی‌دارد و می‌گذارد و با ازّه می‌بُرد و با گونیا اندازه می‌گیرد و با رنده می‌تراشد و یک در درست می‌کند، آیا این یک سلسلهٔ علل را ما می‌توانیم انکار کنیم؟ ولی واقعش کشف از پیدایش یک در از ماست. از آن طرف نگاه کنیم، در است؛ از این طرف نگاه کنیم، همه‌اش سلسلهٔ علل است. فرقی بین دعا و ایجاد باران خلق الساعه و بین حرکت نجّار و ساختن در نیست، صحبت این است.

### موجدیت نفس دعا کننده برای آثار خارجی

سؤال: آن وقت این باران موجد نفس ما می‌شود دیگر، یعنی: آیا نفس داعی می‌شود؟ آیا

موجد، نفس است؟ آثار نفس ماست؟!

جواب: بله! نفس ما ایجاد می‌کند؛ نفس ما موجد بوده است و باران، موجد.

### رفع شبهه‌ای در باب تند خو بودن حضرت یونس علیه السلام

سؤال: می‌گویند حضرت یونس خیلی تند خو بود و صفاتی را همچون صبور نبودن و بردبار

---

<sup>۱</sup> سوره بقره (۲) آیه ۲۵۳. ترجمه: «اما خداوند آنچه را که بخواهد انجام می‌دهد.» (محقق)

نبودن و ... ، راجع به ایشان نقل می‌کنند. و توصیفاتی هم که از روبیل<sup>۱</sup> شده است که حضرت یونس آمدند پهلوی روبیل و روبیل مانع می‌شود و می‌گوید: «شما بروید و صبر بکنید و این کار را نکنید و تقاضا کنید که عذاب نازل نشود!» و بعد چیزی که پیش می‌آید، خیلی بیشتر از قبل، این سؤال را تداعی می‌کند که: حضرت یونس که از اولیای خدا بودند و مقام مخلصین هم که داشتند، اینها چطور با تند خو بودن و ... می‌سازد؟! و دربارهٔ مبعوثیشان هم درعین حال که روبیل هم بوده است، چرا روبیل مبعوث نمی‌شود و ایشان می‌شود؟

جواب: نه، تند خو بودن و اینها که صحیح نیست، غلط است! اصل مطالب این روایات دربارهٔ روبیل و تنوخوا بوده و همه درست است؛ ولیکن آن روایات راجع به این مطالب [تند خو بودن و ...] مجعول است.<sup>۲</sup>

### روایات اسرائیلیات در تاریخ انبیا علیهم السلام

اینها به‌عنوان اسرائیلیات معروف است.<sup>۳</sup> و اسرائیلیات داستان‌هایی است که در اخبار ما هست و اصل نقل آن از علمای یهودی بوده است که اسلام آوردند، مثل کعب‌الأخبار و ابوهیره و ... و اینها هیچ‌کدام سند ندارد، و مجعول است و همه را باید سندش را ملاحظه کرد؛ یعنی به مجرد اینکه در کتاب بحار نقل شده است و یا ... ، نمی‌شود به آنها اطمینان کرد و بایستی سندش را دید، و بدون ملاحظهٔ سند اصلاً اینها هیچ‌کدام معتبر نیست. این راجع به تند خو بودن.

راجع به حضرت یونس هم که رسول خدا می‌فرماید: «برادر من است!»<sup>۴</sup> در جریان طائف که حضرت رسول رفتند آنجا و مردم ایشان را اذیت کردند، که داستان خیلی مفصل است، تا آنجا که وقتی غلام نصرانی خدمت حضرت رسول میوه آورده بود و حضرت رسول نشسته بودند، ایشان فرمودند که: «تو که هستی و چه هستی؟» تا آنجا که حضرت فرمودند: «بله، حضرت یونس برادر من است!» و آن غلام، قضیهٔ یونس را شنید و خوشحال شد! خیلی داستان

---

۱۱ جناب روبیل مردی عالم و عالی‌قدر از یاران و پیروان حضرت یونس علیه السلام بودند. (محقق)

۲۲ جهت اطلاع بیشتر پیرامون داستان حضرت یونس و قومش رجوع شود به مطلع‌انوار، ج ۱۲، ص ۸۵.

۳۳ جهت اطلاع بیشتر از معنا و مباحث مربوط به اسرائیلیات رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۸۴؛ امام

شناسی، ج ۱۴، ۳۶۲ - ۳۸۱؛ و ج ۱۸، ص ۳۱۰ - ۳۴۲.

۴ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۱۱۳:

«قال [رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم]: "... الرَّجُلُ الصَّالِحُ أَخِي يُونُسَ بْنِ مَتَّى."»

## عصمت پیامبران در سه مرحله تلقی و اداء وحی و تبلیغ

پیغمبران در سه مرحله معصومند: یکی در مرحله گناه و خطا معصومند؛ یکی در مرحله تلقی وحی؛ و یکی در مرحله اداء وحی.<sup>۳</sup> آنچه درباره حضرت یونس هست - که طبق آیات قرآن هم هست - این است که قومش را دعوت کرد و قوم او حرفش را نپذیرفتند، و طول کشید و آن قوم را نفرین کرد و رفت و این جریانات اتفاق افتاد. و این هم خلافتی نیست! انسان قومی را دعوت می کند و حرفش را هم گوش نمی کنند، اتمام حجت هم می کند. حالا این حتماً بایستی بیاید تا آنکه آخرش سنگ هم بر سرش بزنند و هیچ حرفی نزنند؟! این مأموریت هر کس نیست!

## اختلاف درجات پیامبران علیهم السلام در قرآن کریم

پیغمبران در درجات مختلف واقع اند، همه که رسول الله نیستند، همه که حضرت ابراهیم نیستند.

﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَءَاتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتُلْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَعْدِهِمْ مَنْ بَعْدَ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ أَخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ ءَامَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتُلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ﴾.<sup>۴</sup>

(و یا): ﴿وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَءَاتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا﴾.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> اعلام الوری، ص ۵۳؛ قصص الأنبياء، راوندی، ص ۳۳۰؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۶۸.

<sup>۲</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون رفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به طائف و آزار و اذیت های مردم و پیرامون عداس، غلام نصرانی رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۴۰ - ۳۴۷.

<sup>۳</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون عصمت انبیاء رجوع شود به /مأم شناسی، ج ۱، ص ۱۰.

<sup>۴</sup> سوره بقره (۲) آیه ۲۵۳. ترجمه:

«آن پیامبران و فرستادگان، ما بعضی را بر بعضی دیگر برتری داده ایم؛ از میان آنان کسی بود که خدا با او سخن می گفت و مقام برخی را به درجاتی ترفیع داد. ما به عیسی بن مریم بیّنات و شواهد بر پیامبری اعطا نمودیم و او را به روح القدس مؤید ساختیم. و اگر خدا اراده می نمود کسانی که پس از پیامبران آمده بودند بعد از آنکه حجّت ها و بیّنات برایشان آمده بود با هم جنگ نمی کردند؛ اما با یکدیگر اختلاف نمودند. پس، از میان آنان عده ای بودند که ایمان آوردند و عده ای دیگر کافر شدند، و اگر خداوند می خواست با یکدیگر جنگ و کارزار نمی کردند؛ اما خداوند آنچه را که بخواهد انجام می دهد.» (محقق)

<sup>۵</sup> سوره اسراء (۱۷) آیه ۵۵. ترجمه:

«و پروردگار تو دانایتر است به هر کس که در آسمان ها و زمین است؛ و به تحقیق ما بعضی از پیغمبران را بر بعضی دیگر

این آیات دلالت می‌کند بر اینکه پیغمبران با اینکه همه در درجه توحید هستند، ولی دارای مقامات و درجات مختلفی هستند. و از اینکه یک پیغمبری دعوت کند و اتمام حجّت کند و به حرف او گوش نکنند و برود، نباید توقع داشت که همه پیغمبران در درجه واحدی هستند! حالا نسبت به خودش و آن روابطی که بین پروردگار و او بوده و نباید این کار را بکند و اگر تحمل می‌کرد دارای مقام بیشتری بود، خب در این شکّی نیست؛ زیرا که آیه قرآن می‌فرماید:

﴿وَدَا النُّونَ إِذْ ذَهَبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ \* فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُجِي الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup>

نون یعنی: ماهی؛ ﴿وَدَا النُّونَ﴾ یعنی: صاحب ماهی.

﴿إِذْ ذَهَبَ مُغْضِبًا﴾: رفت درحالتی که بر مردم غضب کرده بود.

﴿فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾: یعنی هم‌چنین خیال کرد - که با تمام این مقامات و درجات و

اینکه نفرینش هم گرفته و دعایش هم مستجاب شده و آثار عذاب هم ظاهر شده است، یک روز ابر سیاه آمد، روزی ابر زرد آمد، و روزی ابر سرخ آمد؛<sup>۲</sup> و تحقیقاً دعایش مستجاب است، و خودش هم گفت دیگر می‌گذارم و می‌روم -، و چنین پنداشت که اصلاً ما دیگر [بر او سلطه و استیلاء نخواهیم یافت].

﴿فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ﴾ پس از آن جریانات وقتی در شکم ماهی و در

ظلمات بود، دید که نه! از دست خدا نمی‌شود فرار کرد و خدا کارش تعارف ندارد؛ اگر پیغمبر هم باشد، او را در ظلمات و در شکم ماهی می‌گذارد و نگه می‌دارد! [پس ندا داد که]: تمام

قدرت و حکمت و علم و مبدأ و انتها همه تو هستی، ثری<sup>۳</sup> از توست و به سوی توست!

توجه فرمودید؟ هیچ دلالتی بر تند خو بودن و این حرف‌ها ندارد! ابدأ تند خو نبودند! و

برتری داده‌ایم؛ و همانا به داود علیه السلام زبور را عنایت نمودیم.» (محقق)

<sup>۱</sup> سوره انبیاء (۲۱) آیه ۸۷ و ۸۸. /فق و وحی، ص ۲۳۵:

«داستان هم‌نشین ماهی را به یاد آور که با حالت غضب و خشم از قوم خود جدا شد و از آنها فاصله گرفت، و چنین گمان نمود که ما بر او سلطه و استیلاء نخواهیم یافت! و آنگاه که در شکم ماهی در ظلمات جای گرفت، ندا برآورد که هیچ معبود و صاحب اثر و سببی جز خدای احد و واحد نمی‌باشد؛ منزّه می‌باشی ای پروردگار از حدس و گمان ما، به‌درستی که من از ستمکارانم (به‌واسطه جهل و نادانی بر خود ظلم و ستم می‌نمایم) \* پس ما دعوت و تقاضای او را اجابت نمودیم و او را از غم و اندوه و تشویش رها ساختیم؛ و این چنین است شیوه و دیدن ما که مؤمنین را نجات می‌بخشیم (و از ظلمات جهل به وادی نور و بهاء و توحید وارد می‌نمایم).»

<sup>۲</sup> تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۳۳؛ قصص الأنبیاء، راوندی، ص ۲۵۲، با قدری اختلاف.

<sup>۳</sup> لغتنامه دهخدا: «ثری: زیرزمین، زمین، خاک.»

کاری کرده‌اند و امری کرده‌اند و مردم اطاعت نکردند و مستجاب‌الدعوه هم بودند و آثار عذاب هم ظاهر شده است؛ حالا خدا می‌خواهد به واسطه این تحمل و صبر، یک درجه عالی‌تری به او بدهد، کسی جلوی خدا را نمی‌گیرد و منع هم نمی‌کند و این درجه عالی‌تر به واسطه عبور از همین امتحانات و صبر و انداختن در شکم ماهی و همان جریانات است.

### عدم اعلمیت روییل از حضرت یونس

اگر حضرت روییل اعلم و اتقی از حضرت یونس بود، پس بنابراین خدا - نعوذ بالله - دیوانه بود که او را پیغمبر نکرد و آمد و پیغمبرش را حضرت یونس قرار داد! و [در این صورت]، تمام اشکالات زیر سر خداست! روییل البته مردی دارای علم بوده است<sup>۱</sup> و در این حرف‌ها شکی نیست؛ هیچ بُعدی هم ندارد که وقتی مردم با امر پیغمبر مخالفت کنند و یک مرد عالمی که در میان مردم بوده، مردم را دعوت کند و بگوید: «بیایید به سوی خدا! این مرد را از خودتان رنجانید و به عذاب خدا مبتلا شدید!» این [مطلب] دلالت بر افضلیت روییل نمی‌کند.

### بروزات و شاکله‌های متفاوت انبیا و اولیا علیهم السلام

سؤال: اینکه بزرگان گاهی خیلی زیاد ناراحت می‌شدند و گاهی خیلی شاد می‌شدند؛ این

چطور می‌شود؟

جواب: اینها کمال و نقص نیست، [بلکه] اینها شاکله‌های مختلف است؛ بعضی‌ها یک سنخ هستند، [مثلاً] بعضی‌ها شوخ هستند. آقا شیخ محمد بهاری - رحمة الله علیه - از شاگردان درجه یک مرحوم آخوند ملاً حسینقلی همدانی بود و اصلاً در تمام حرف‌هایش متلک و شوخی بود؛ آقا سید احمد کربلائی<sup>۲</sup> هم از شاگردهای درجه یک بود که اهل مراقبه و دقت و تحقیق بود و در واقع، جامعیت داشت؛ آقای حاج میرزا جواد آقای تبریزی مثل اینکه این مرد اصلاً در عمرش نخندیده است و هر چه هست، همه‌اش انذار و بُكاء و اینها. حالا کدام یک از اینها [صحیح] است!؟

### مزاح مرحوم بهاری با طلبه‌ای در ایوان نجف اشرف

آقا شیخ محمد بهاری رفته بود در ایوان [حرم] امیرالمؤمنین علیه السلام - می‌رفت بالای ایوان و زیارت می‌خواند - یک طلبه‌ای هم پولش تمام شده بود و رفته بود پنجره‌های ضریح را گرفته بود و گریه و زاری که: یا امیرالمؤمنین، سهم ما را برسان! بعد در ایوان به هم برخورد

<sup>۱</sup> تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۲۹.

<sup>۲</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون احوال مرحوم آقا سید احمد کربلائی - رضوان الله علیه - رجوع شود به توحید علمی و عینی، ص ۱۷؛ مطلع انوار، ج ۳، ص ۴۷.

کردند. مرحوم بهاری صدایش کرد و یک پول در کف دست هایش گذاشت؛ طلبه گفت: «نه، نه، آقا! بنده ...!» آقا شیخ محمد گفت: «بگیر! غیر از این از امیرالمؤمنین چیزی نمی خواستی، این گریه و زاری هایت برای همین بود، غیر از این چیزی نمی خواستی!»  
این اصلاً همه اش از کمال اوست؛ این نقص نیست!

### پرستاری نمودن شیخ محمد بهاری از طلبه بیمار

و از حالات ایشان [این بود که] در مدرسه زندگی می کرد. یکی از طلبه های آن مدرسه در یک حجره دیگر، مریض شد و دو سه ماه مرضش طول کشید و هیچ کس را هم نداشت و همه کارهایش را همین آقا شیخ محمد می کرد؛ می رفت برایش غذا می پخت و در دهانش می گذاشت، لباسش را می شست، و از این طلبه پذیرایی می کرد تا بعد از دو سه ماه این طلبه حالش خوب شد.

یک روز آقا شیخ محمد یکی دو ساعت از آفتاب گذشته، در یک روز آفتابی که آفتاب همین طور درون این حجره تابیده بود، آمد حجره همین طلبه نشست و مثنوی را باز کرد و شروع کرد بلند مثنوی خواندن؛ آن روزها مثنوی را با انبر می گرفتند. [طلاب مدرسه از صدای مثنوی عصبانی شده و به حجره مریض روی می آوردند. ناگهان آقا شیخ محمد، مثنوی باز را در جلوی مریض قرار داده، خود فوراً در گوشه حجره می نشیند؛ طلاب که مثنوی باز را در جلوی مریض ملاحظه می کنند، شروع می کنند به بد گفتن به مریض و شماتت زدن!  
در این هنگام آقا شیخ محمد هم به کمک طلاب می فرماید: «آخر قباحت ندارد تو مثنوی می خوانی؟! ...»<sup>۱</sup>]

### نامه های جالب مرحوم بهاری

به یکی از شاگردانش می نویسد:

بسم الله الرحمن الرحيم، قُل: يَا أَيُّهَا السَّالِكُونَ! لَا أَسْأَلُكُمْ مَا تَسْأَلُونَ، وَلَا أَنَا أَسْأَلُكُمْ مَا سَأَلْتُمْ، وَلَا أَنْتُمْ تَسْأَلُونَ مَا أَسْأَلُكُمْ، لَكُمْ سِلْكُكُمْ وَ لِي سِلْكُكُمْ!<sup>۲</sup>

به یکی از علمای تبریز که با او در رابطه بوده، می نویسد: «قربان و جود مقدّست گردم که از آن خبری نداری!» از ماهیتش که از وجود است اصلاً خبری ندارد.

### گریه و انداز دائمی مرحوم میرزا جواد آقای تبریزی

---

<sup>۱</sup> به علت ناقص بودن صوت، این داستان از *مطلع انوار*، ج ۳، ص ۶۱ تکمیل گردید.

<sup>۲</sup> ترجمه: «بسم الله الرحمن الرحيم، بگو: ای سالکان و ای رهپویان، من آن راهی را که شما می پیمایید نمی پیمایم؛ و نه من پیماینده راه شمایم و نه شما پیماینده راه من! شما راه خود را دارید و من راه خود!» (محقق)



و [اما] حاج میرزا جواد آقای تبریزی - رحمة الله عليه - همه اش گریه و انداز و از عذاب خدا بترسید و نفس اماره و عظمت و جلال و چنین و چنان، هر چه هست دیگر، این کتاب لقاء الله ایشان را بخوانید، ببینید چه خبر است!

### عدم دلالت بروزات خارجی اولیاء بر افضلیت ایشان

حالا کدام یکی از اینها افضل است؟ هر کدام یک سنخ است. این یک سنخ است و آن یک سنخ، این شاکله اش این است و آن شاکله اش آن؛ درخت گلابی، گلابی می دهد و درخت سیب، سیب می دهد و هر دو خوب است، منتها گلابی باید گلابی خوب باشد و کرم خورده نباشد، سیب هم باید سیب خوب باشد و کرم خورده نباشد. اما اگر شما بگویید: طعم سیب بهتر است یا گلابی؟ خربزه بهتر است یا هندوانه؟ این هیچ جای سؤال نیست!

### حالات و بروزات متفاوت امام صادق علیه السلام

یک روز چند نفر از [اصحاب، در مجلس امام صادق علیه السلام نشسته بودند]. حضرت با حال عصبانیت آمدند در اطاق؛ اصحاب گفتند: «چیست؟» حضرت فرمودند:

برای اینکه یکی از کنیزهای من یک کار خلافی کرده بود، من رفتم او را بزنم و او از بس که از دست من در این اطاق و آن اطاق قایم شد، از دست من فرار کرد و من پیدایش نکردم! من تعجب می کنم از این مردمی که به ما نسبت علم غیب می دهند و اینها درباره ما چه می گویند و ...! درحالی که ما کنیزمان را نمی توانیم پیدا بکنیم، دستمان به او نمی رسد، از دست ما فرار می کند، اینها چطور به ما این نسبت ها را می دهند!

### سیطره وجودی و احاطه علمی ائمه علیهم السلام

آن وقت [در ادامه روایت دارد] که: این آیه شریفه ای که درباره آصف بن برخیا در قرآن مجید آمده است که به یک طرفه العین تخت بلقیس را برای حضرت سلیمان حاضر کرد:

﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾<sup>۱</sup>

﴿قَالَ عِفْرِيْتُ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِن مَّقَامِكَ﴾<sup>۲</sup>

۱۱ سوره نمل (۲۷) آیه ۴۰. امام شناسی، ج ۴، ص ۱۱۰:

«و اما آن کس که به علم کتاب فی الجمله آگاهی داشت (یعنی: آصف بن برخیا که وصی و وزیر حضرت سلیمان بود) گفت: من تخت بلقیس را قبل از یک چشم به هم زدن در حضورت می آورم.»

۲۲ سوره نمل (۲۷) آیه ۳۹. امام شناسی، ج ۴، ص ۱۱۰:

«از میان حضار مجلس، عفرتی که از طایفه جن بود گفت: "چنان بر آوردن تخت او قدرت دارم و در این امر طریق امانت می سپارم که قبل از آنکه تو از جایگاه خودت برخیزی، آن را نزدت حاضر کنم!"»

«[عفریتی از طایفه جنّ گفت]: من قبل از اینکه از اینجا بلند بشوی، تخت را از سبا در اینجا حاضر می‌کنم (در این یک ساعتی که اینجا نشستی من تخت را یک ساعته حاضر می‌کنم).»  
 آصف بن برخیا که وصی حضرت سلیمان بود گفت: «قبل از اینکه نور چشم برگردد (نه اینکه یک چشم به هم زدن)، تخت را اینجا حاضر می‌کنم.»

اینکه شنیدید می‌گویند: «قبل از اینکه نور چشم برگردد» یعنی یک چشم به هم زدن، [معنایش] این نیست؛ بلکه «ردّ طَرْف» یعنی: این موجی که از چشم می‌رود، برگردد؛ و این خیلی زودتر از چشم به هم زدن است! چون انسان که این چشم را باز می‌کند، آن نور چشم باید به طرف بخورد و انعکاس شعاع برگردد تا انسان ببیند. و این نور در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر طی می‌کند، یعنی انسان در یک ثانیه به هر جا نگاه کند، اگر آن مسافت صد و پنجاه هزار کیلومتر باشد، انسان این صد و پنجاه هزار کیلومتر برود و برگردد، این یک طَرْف است؛ یعنی نوری که می‌رود، به چشم برگردد؛ این غیر از مژگان به هم زدن است.

یعنی [آصف] می‌گوید: من به اندازه‌ای این تخت را زود برایت حاضر می‌کنم، مثل اینکه تو چشمت را باز می‌کنی و می‌بینی، **(فَلَمَّا رَأَاهُ)** یک مرتبه دیدی حاضر است. علم، این است!  
 حضرت صادق [درباره آن] می‌فرمایند:

آنکه تخت بلقیس را از سبا حاضر کرد، در قرآن مجید می‌فرماید: **(قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ)**؛<sup>۱</sup> «یک علمی از کتاب داشت» اما آن کسی که کتاب را دارد و علم کتاب را دارد، چقدر است؟!  
 است؟!»

### تَجَلَّى قَدْرَتِ خَدَاوْنَدِ دَرِ اَهْلِ بَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

و به نصّ خود آیه قرآن، امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام دارای علم کتاب بوده‌اند؛ **(وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ)**.<sup>۲</sup> و<sup>۳</sup>  
 آن کسی که **(عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ)** را دارد تخت بلقیس را حاضر می‌کند؛ آن کسی که علم کتاب را دارد چه؟!  
 و لذا [در روایت] داریم که:

آن آصف بن برخیا که با آن علمش آن کار را کرد، نسبت به علم ما آبی را برداشته و منقارش تر شده است. نسبت به علم ما به همان مقداری که منقارش تر شده است، آب برداشته است.

۱ سوره نمل (۲۷) آیه ۴۰. امام شناسی، ج ۴، ص ۱۰۹: «گفت آن کسی که در نزد او بعضی از علم کتاب بود.»

۲ سوره رعد (۱۳) آیه ۴۳. امام شناسی، ج ۴، ص ۱۱۰: «کسی که تمام علم کتاب را دارد.»

۳ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۱۲ - ۲۱۶.

علم ما کجاست؟ اقیانوس است!<sup>۱</sup>

این حضرت صادق که این حرف را می‌زند و روایت هم درست است و در آن شواهد هم هست، از دست کنیزش عصبانی می‌شود که دنبالش کرده و از این اطاق به آن اطاق رفته است، و بعد می‌گوید: «من تعجب می‌کنم از این مردم که فکر می‌کنند ما علم غیب داریم!» حالا کدام یک از این حرف‌ها درست است؟ این حرف درست است یا آن درست است؟<sup>۲</sup>

سؤال: یک‌طوری نمی‌شود بین دو روایت جمع کرد؟

جواب: جمعش چیست؟ خب جمع کنید دیگر!

هر دوی آن درست است! حضرت در اینجا می‌خواهند بفرمایند که: «این مردم می‌خواهند این علم را به ما نسبت بدهند؛ ما نداریم! قسم به خدا ما واقعاً نمی‌توانیم دنبال کنیزمان بگردیم و او را پیدا کنیم، دنبالش می‌رویم و او از دست ما فرار می‌کند!» اما وقتی به آن طرف نگاه کنیم، از ما نیست، از خداست و همین است! پس هم این درست است و هم آن درست است!

«الهی چون به خودم آمیم از جمله خاکسارانم و خاک بر سر؛ و چون در تو می‌نگرم از زمره تاجدارانم و تاج بر سر.»<sup>۳</sup>

## اختلاف حالات حضرت یعقوب علیه السلام در اطلاع بر غیب

یکی پرسید از آن گم‌کرده فرزند \*\*\*

\*\*\* که ای روشن‌گهر، پیر خردمند!

ز مصرش بوی پیراهن شنیدی \*\*\*

\*\*\* چرا در چاه کنعانش ندیدی؟!<sup>۴</sup>

در آیه قرآن داریم وقتی که حضرت یوسف پیراهن خودش را به برادرش داد: که ببر برای پدرم، حضرت یعقوب بوی پیراهن یوسف را قبل از اینکه از کنعان تا مصر بیاید، شنید. تا اینکه

---

<sup>۱</sup> بصائر اللّٰرجات، ج ۱، ص ۲۱۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۵۷؛ امام شناسی، ج ۴، ص ۱۰۸؛ اقی و وحی، ص ۱۶۷.

<sup>۲</sup> جهت اطلاع از جزئیات روایت رجوع شود به امام شناسی، ج ۴، ص ۱۰۸ - ۱۱۱.

<sup>۳</sup> مناجات‌نامه خواجه عبدالله انصاری، ص ۹.

<sup>۴</sup> «الهی، چون با توام، از جمله تاج دارانم، تاج بر سر؛ و اگر بی توام، از جمله خاکسارانم، خاک بر سر.»  
<sup>۵</sup> کتّیبات سعدی، گلستان، باب دوّم، در اخلاق درویشان.

<sup>۶</sup> کمال الدّین و تمام النّعمة، ج ۱، ص ۱۴۲؛ تفسیر الصّافی، ج ۳، ص ۴۳؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۹۲.

آورد و [حضرت یعقوب گفت]: «بوی پیراهن یوسف می آید!» تا بالآخره آمد و پیراهن را بر گردنش انداخت.<sup>۱</sup>

﴿فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْفَهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾؛<sup>۲</sup> چشمش باز شد، آن چشمی که کور بود.

﴿وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ﴾؛<sup>۳</sup> یعنی: سیاهی اش تبدیل به سفیدی شده بود، کور [شده بود]!

بگفت: احوال ما برق جهان است \*\*\*

\*\*\* دمی پیدا و دیگر دم، نهان است

گهی بر طارمِ اعلیٰ نشینیم \*\*\*

\*\*\* گهی بر پشت پای خود نبینیم<sup>۴</sup>

برق جهان یعنی چه؟ یعنی: برق جهنده. «جهان» اسم فاعل است و الف و نون آن، الف و

نون اسم فاعل است، مثل: دوان.

### انتساب قدرت‌ها به غیر خدا، شرکی آشکار

وقتی برای خدا باشد این طوری است دیگر، مسئله همین است؛ وقتی با خدا نباشد، [مسئله

مشکل می شود]!

این کسانی که می گویند: حضرت عباس چند متر قدش بود، او چطور در بین آسمان و زمین

است، [و چگونه این اعمال خارق عادت به او منسوب می شود، آیا] شما باور می کنید؟! در

همین روضه‌ها از این حرف‌ها می زنند.

جوابش یک کلمه بیشتر نیست؛ شما که این قندان را از زمین بلند می کنید، این را از حول و

قوة خودت می دانی یا از خدا؟

<sup>۱</sup> تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۹۶.

<sup>۲</sup> سوره یوسف (۱۲) آیه ۹۶. ترجمه:

«چون بشیر از مصر آمد و آن پیراهن را بر روی صورت یعقوب انداخت، چشمانش باز شد و بینا شد و گفت: "آیا به

شما نگفته بودم که به تحقیق، من از جانب خداوند چیزی را می دانم که شما نمی دانید؟!» (محقق)

<sup>۳</sup> سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۴: ﴿وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَأَبِیُّضَتْ عَیْنَاهُ مِنْ آلِ خُرَّانٍ

فَهُوَ كَظِيمٌ﴾.

ترجمه: «و از آنان روی گردانید و گفت: "ای دریغ بر یوسف!" و دیدگانش از شدت غم و اندوه سپید شد. درحالی که

غم و اندوه خود را فرومی نشاند.» (محقق)

<sup>۴</sup> کلیات سعدی، گلستان، باب دوّم در اخلاق درویشان.

اگر بگویی: «این کارهای کوچک و دنیایی از من است؛ و آن کارهای بزرگ که نمی‌توانیم انجام بدهیم از خداست»، این شرک است! شما قدرت را در دنیا دو قسمت کردید؛ نصفش برای خودتان است و نصفش برای خدا! آنچه کوچک است مثل بلند کردن قندان، حول و قوه و اراده و همه چیزش برای ماست؛ گرداندن خورشید و زمین و فصول اربعه و اینها برای خداست. پس دوتا خداست و این همان یزدان و اهرمن می‌شود دیگر! دوتا خداست و این شرک است! و شما نمی‌توانید از عهده این استدلال بر بیایید که این قندان بلند کردن را به خود نسبت بدهید و از خدا نیند!

و اگر بخواهید به خدا نسبت بدهید، بین کوچک و بزرگ هیچ تفاوتی نمی‌کند! من قدرتم این قدر است که بلند شدم؛ حضرت عباس اشاره می‌کند و به آسمان می‌رسد؛ و رسول خدا اشاره می‌کند و ماه دو قسم می‌شود!

و این مطلب سوّم ندارد، دیگر مطلب همین جا تمام است.

### مذاکره مؤلف با علمای اهل سنت در باب ردّ عقاید وهابیان

در همان سفر دوّم که مشرف شده بودم، ما یک روز در مسجد الحرام با آقا سیّد محمد صادق و آقا سیّد محسن که حجّاج بیت الحرام بودند، یک ساعت که از آفتاب می‌رفت، کنار مسجد الحرام نشستیم. بعد یکی از این علمای سوریایی که خیال کرد من عرب سوریایی هستم، آمد و نشست و سلام کرد و یک قدری با هم صحبت کردیم. یکی از ائمه جماعت مدینه هم به مناسبت آشنایی با او آمد و همان کنار نشست و بعضی از عرب‌ها هم که با اینها آشنا بودند، آمدند و نشستند و چند نفری شدند. ما با همین عالم سوریایی که اسمش شیخ عمر عادل ملاحفجی بود - و اهل حلب بوده - صحبت می‌کردیم، خلاصه صحبت به اینجا منتهی شد که من گفتم:

آخر شما چرا به اینها نمی‌گویید که دست از این تعدی‌شان بردارند! اینها خیلی خشک هستند، اینها خیلی بد منطقی دارند! مردم از راه‌های دور می‌آیند برای زیارت و می‌خواهند قبر پیغمبر را ببوسند؛ اینها می‌آیند و با این طناب بر سرشان می‌زنند که: ”بروید کنار! ای مشرکین! ای فلان! این حدید است، حدید بوسیدن ندارد، این شرک است!“ و حال زوآر را می‌گیرند!

این چه کلام غلطی است! این چه حرفی است! آن کسی که می‌آید قبر پیغمبر را ببوسد، شرک است؟! شما زنت را می‌بوسی، این شرک است؟! شما پدرت را می‌بوسی، شرک است؟! شما مادرت را می‌بوسی، شرک است؟! آن کسی که حرم را می‌بوسد که آهن را نمی‌بوسد، این را هر احمقی می‌فهمد که او آهن نمی‌بوسد، چوب نمی‌بوسد؛ او روح رسول خدا را می‌بوسد، و این می‌خواهد اظهار علاقه کند و می‌خواهد بواطن و منویات خودش را ظهور بدهد، و این

بوسیدن یک ابراز عواطف و احساسات درونی است! مادر، بچه‌اش را بغل می‌کند و از تعلق می‌بوسد، آیا می‌توان به او گفت: این کار را نکن؛ این شرک است؟! این حرف‌ها چیست؟! این حرف‌ها غلط است! بگذارید مردم آزاد باشند، ببوسند، [استلام] کنند، [زیارت] کنند! [این طور] حال مردم را می‌گیرید!

### اشتراک شیعه و سنی در جواز بوسیدن ضریح پیامبر

و من دیده‌ام که همه افرادی که به آنجا می‌آیند، می‌خواهند [حرم رسول خدا را] ببوسند و این اختصاص به شیعه ندارد! یعنی همه سنی‌ها هم همین‌طورند. و این مطلب، خصوص این وهابی‌ها و مرام آنها است. و خود همین سنی‌های دیگر از دست این وهابی‌ها ناراحتند! و من شنیدم که در مصر در شب‌های جمعه که مجلسی بر سر قبر حضرت زینب سلام الله علیها می‌گیرند و خطیب می‌آید و می‌خواند و ... ، بعد از اینکه مجلس تمام شد، یکی از دعاهایشان برانداختن همین وهابی‌ها و از بین رفتن اینهاست. یعنی اصلاً دعا می‌کنند که: خدایا این شیاطین را از روی زمین بردار، این ملاعنه را از زمین بردار!

گفتم: خُب شیخ چرا شما به اینها نمی‌گویید؟! حالا آن امام جماعت مدینه هم با مجموعه‌ای که با او بودند، نشسته بود! تا اینکه این حرف را زدم، [شیخ عمر] با حال عصبانی گفت: یا سیدنا! واللّه هم مشرکون! هم مشرکون! «قسم به خدا خود این [وهابی‌ها] مشرکند، خود اینها مشرکند!

### دفاع عالم سنی از توسل شیعیان به خمسه طیبه

بعد گفت که:

من امروز صبح که طواف می‌کردم پندریا نیا زا یضعب مدید، لمنلوخی ماعدنراد و دنناه داتسیا اه: «إلهی بِحَقِّ فَاطِمَةَ وِ أَبِیْهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِیْهَا!» لیسجسمت عاجم ماما بن یادرکی مروبعث شاد مارلحا، تنفگ: «إِحْسَاءُ! لَا تَتَكَلَّمْ! هَذَا شِرْکٌ...» «ساکت شو! ساکت شو! این حرف چیست؟! إلهی بِحَقِّ فَاطِمَةَ وِ أَبِیْهَا و... چیست؟! اینها چیست؟! اینها شرک است! این طور دعا نکنید!»

قسم می‌خورد که مطلبی که الان می‌خواهم بگویم، در ذهن من هیچ سابقه‌ای نداشت و در آن وقت خدا در ذهن من وارد کرد؛ گفت:

تا آن امام جماعت این حرف را زد، رفتم جلو و به او گفتم: إِحْسَاءُ! أنتَ مُشْرِکٌ، أنتَ مُشْرِکٌ!  
(إِحْسَاءُ یعنی: خفه شو! إِحْسَاءُ را به سگ می‌گویند، یعنی: دست از واقی و اقی بردار!)

آن امام جماعت تعجب کرد، گفت: «چطور؟!»

گفتم: تو قرآن را قبول داری یا نداری؟ گفت: «بله!»

گفتم: مگر در قرآن نیامده است که برادر حضرت یوسف پیراهنش را از مصر برداشت و آورد و انداخت به گردن حضرت یعقوب و حضرت یعقوب چشمش باز شد؟! گفت: «خب!»

گفتم: آن پیراهن جنسش چه بود؟ گفت: «خب، پنبه و کتان بود و ...»

گفتم: تو قبول داری که این پیراهن کتانی چشم حضرت یعقوب را باز کرد؟! در قرآن دارد دیگر: **﴿فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا﴾**<sup>۱</sup> درحالتی که خود قرآن می‌گوید: **﴿وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزَنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴾**<sup>۲</sup> گفت: «بله.»

گفتم: تو برای پیراهن کتانی یا پنبه‌ای این اثر را قائلی که چشم کور حضرت یعقوب را شفا بدهد؛ اما برای دختر پیغمبر این قدر قدرت قائل نیستی که دعایی بکند و مستجاب بشود و این قدر در نزد پروردگار احترام داشته باشد که به اندازه یک پیراهن که چشم کوری را شفا می‌دهد، آن نفس مقدّس او اثر داشته باشد؟!

(گفت): «والله سيّدنا! خَسَاءُ! خَسَاءُ! این حرف را که زد، لال شد! لال! دیگر هیچ نتوانست

صحبت کند و جواب دهد!»<sup>۳</sup>

### روایات زیارت اهل قبور و مَضَجِ نبوی در کتب اهل سنت

راجع به زیارت اهل قبور و زیارت خود رسول‌الله و کیفیت زیارت، روایات زیادی در صحاح معتبر آنها مثل صحیح بخاری و صحیح مسلم داریم!<sup>۴</sup> آن وقت این وهابی‌ها با اینکه اینها کتاب‌های خودشان است، [اما این طور عمل می‌کنند]!

### تشابه وهابی‌ها با متعصّبان جامد مسیحی

اینها افرادی هستند خیلی جامد؛ خلاصه می‌خواهید درست حساب کنید، عین [کاتولیک‌های] مسیحی می‌مانند، یک مذهب خشک خالی بدون محتوا! بیا پول بده ما بهشت را برایت می‌خریم و جهنّم را و فلان می‌کنیم، برو بهشت! یک پولی را به کلیسا بده، به کشیش

---

۱۱ سوره یوسف (۱۲) آیه ۹۶.

۲۲ سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۴.

۳۳ جهت اطلاع پیرامون گفتگوی مؤلف با برخی علمای اهل سنت در مسجدالحرام رجوع شود به /امام شناسی، ج ۵، ص ۱۴۸ - ۱۵۲.

۴ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۴۵؛ ج ۵، ص ۳۵۵ و ۳۶۱؛ سنن ابن ماجّه، ج ۱، ص ۵۰۰؛ سنن الترمذی، ج ۲، ص ۲۵۹؛ صحیح ابن حبان، ج ۷، ص ۴۴۱.

بده و هر جنایتی می‌خواهی بکن و هر دروغی [بگو] و ...!

### تشابه وهابی‌ها با اخباری‌های شیعه

این وهابی‌ها هم عین همین اخباری‌های ما می‌مانند. اخباری‌های ما نه فلسفه، نه تعقل، نه درایت، هیچ هیچ! آنچه از ظاهر خبر رسیده را بگیر و عمل کن، ولو اینکه بگوید: برو با مادرت زنا کن! آخر زنا با مادر مخالف با قرآن است! می‌گوید: «در خبر آمده است!» خُب در خبر دارد درست، اما کدام خبر؟ خبر صحیح! آیا انسان می‌خواهد برود و خبر صحیح را تشخیص بدهد، باید با قوه تعقل تشخیص بدهد یا نه؟! می‌گویند: «نه! عقل، حجت نیست!» اگر عقل حجت نیست، انسان باید با کدام نیرو بفهمد که حضرت صادق این حرف را زده است یا نه؟ این وهابی‌ها هم عین این اخباری‌های خشک ما که هیچ چیزی نمی‌فهمند و اصلاً همین‌ها دین و شریعت را از بین می‌برند!<sup>۱</sup>

### دعوت شیخ عمر از علامه طهرانی برای سفر به حلب

بعد این شیخ عمر یکی از این کارت‌هایی که اسمشان را در آن چاپ می‌کنند، به ما داد و ما را به حلب دعوت کرد، گفت: «بیا به حلب! آنجا مهمان من باش و برای مردم صحبت کن! خواهرهای من را نگاه کن، خواهرهای خوبی دارم! می‌آیند برای تو صحبت می‌کنند؛ این قدر قلب آنها پاک است! دخترها و زن‌های ما در حلب اصلاً تا خواب حضرت زهرا را نبینند، ناراحتند و می‌گویند: "ایمان ما قبول نیست!" بالأخره باید خواب حضرت زهرا را ببینند و خواب حضرت زهرا را که می‌بینند، آن وقت دیگر قلبشان مطمئن می‌شود!»

### کشتار شیعیان حلب توسط صلاح الدین ایوبی

علتش این است که این حلبی‌ها همه شیعه بودند، این صلاح الدین ایوبی - خدا او را لعنت کند - که بر حلب مسلط شد، در یک روز از صبح تا غروب نود هزار شیعه را در حلب کشت، و بعد آمد به مصر و حکومت مصر را که حکومت فاطمیین بود، برانداخت؛<sup>۲</sup> اول حنبلی شدند و بعد شافعی و الآن هم حنفی‌اند. اصلاً در طول روز گردن می‌زد حکومت را برگرداند و تمام موالیان شیعه را کشت. و الآن سنی‌های مصر به ما خیلی نزدیکند؛ در مقابل این سعودی‌ها! هر چه این سعودی‌ها دشمنند، مصری‌ها نزدیک و ملایم و همه محب اهل بیت و خلاصه خیلی نزدیکند؛ و این همان آثار سابقین است که در اینها مانده است.

۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون مکتب اخباری، رجوع شود به /امام شناسی، ج ۱۴، ص ۱۴۴ - ۱۴۹.

۲ جهت اطلاع بیشتر پیرامون قتل عام صلاح الدین ایوبی از شیعیان حلب رجوع شود به /امام شناسی، ج ۱۸، ص



## لزوم احترام به معلّم و استاد در مکتب اسلام

سؤال: استاد ما نقل می کردند که: «روزی حضرت عالی با ذوق و شوق رفته بودید نزد ایشان و گفته بودید که: "می خواهم روی دست شما آب بریزم تا دستتان را بشویید!" و اظهار ارادت می کردید که: "ایشان معلّم من بوده و من وظیفه ام است که دست ایشان را ببوسم و در مقابل استادم کوچکی کنم!"» و ایشان می گفت: «اینکه چنین شخصی در مقابل استادش چنان خاضعانه و چنان با ذوق می خواست روی دست استادش آب بریزد و بشوید، ممکن است برای ما سرمشقی باشد و ما را بیدار کند که در مقابل استادان و معلّمان خود خاضع باشیم!»

جواب: تازه این چیزی نیست! حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام که می فرماید:

مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا، [فقد] صَيَّرَنِي عَبْدًا؛<sup>۱</sup> «کسی که یک حرف به من یاد بدهد، مرا بنده خود کرده است!»

و این طبق يك ملاك فلسفی خیل متقن است؛ چون انسان به هر کسی که تسلط پیدا کند، او بنده اش می شود. افرادی پول می دهند و غلامی می خرند و او ملك آنها می شود؛ افرادی هم مثل این معلّمین روحانی با تعلیمشان نفس انسان را خریده اند، پس نفس انسان عبد آنها است. اینک امیرالمؤمنین می فرماید: «فَمَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا، [فقد] صَيَّرَنِي عَبْدًا!» «خطابه نیست؛ این از «قضايا التي قیاساتها معها»<sup>۲</sup> است!

## احوال مرحوم حاج شیخ عبدالجواد اصفهانی

حاج شیخ عبدالجواد اصفهانی که الآن ایشان می فرمایند، از بزرگان بود. وقتی که ما قم بودیم [ایشان] یک مرد فاضل زاهد عابد خدا شناس متقی و با فهم بود. غالب شرح لمعه و همه قوانین و مقدار زیادی از رسائل و جلد اول کفایه و شاید مجموعاً نصف از مکاسب را پیش ایشان خواندیم. و ایشان در بالای دالان بین مدرسه فیضیه و مدرسه دارالشفاء حجره داشتند. و این مرد دقیق النظر بود؛ وقتی می رفت مطالعه کند، حواشی را می دید و مطالعه سنگین می کرد و مطلب در دستش بود. خیلی هم آرام و شمرده شمرده صحبت می کرد.

<sup>۱</sup> جامع السعادات، ج ۳، ص ۱۴۱.

<sup>۲</sup> اصطلاحی منطقی است، یعنی: «قضایایی که نیاز به دلیل ندارند و بدیهی هستند!» جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به الجواهر النضید فی شرح منطق التجرید، ص ۲۰۲. (محقق)

ما یک وقتی مکاسب می خواندیم که مطلع شدیم که ایشان تابستان نمی خواهند به اصفهان بروند؛ چون ایشان در آن موقع عیال نداشت و در آن حجره بالای دالان بود. [فرش] آن حجره از همین حصیرهای بوریا بود و ضخامت تشک ایشان هم مثل لحاف بود. عمّامه اش از همین عمّامه های کرباس بود و لباسش هم همین طور! درحالی که ایشان نوّه مرحوم محقق کرکی و از رجال فضل و علم بود! ایشان دیر عیال گرفت؛ چون آن وقتی که سنّ ما مثلاً بین بیست و دو و بیست و چهار و اینها بود که ما قم بودیم، ایشان لااقل چهار یا پنج سال داشتند و الآن که فوت کردند، سنّشان تقریباً هشتاد و پنج بوده است. و علّت اینکه ایشان عیال نمی گرفتند این بود که تمکّن مالی نداشتند، خرجی نداشتند! و با نهایت عفت، اصلاً از عفت بالاتر، شما بگو عصمت، [زندگی می کردند]!

### دقت مرحوم اصفهانی در صحبت کردن

مرد فاضل عالم که مقام او از آیه الله گلپایگانی و امثال اینها یا کمتر نبود و یا هم رتبه بود! یک وضع خیلی خیلی خاصی داشت! حرف هایش به اندازه ای دقیق و لطیف و شمرده بود که ما در تمام طول عمرمان یک حرف معمولی از ایشان نشنیدیم؛ هرچه بود یا حرف های درسی بود یا بحثی!

و بعد ازدواج کردند و آقازاده های خیلی خوب و فاضل و عالمی دارند که بعضی هایشان الآن قم هستند.

آقای بروجردی ایشان را به عنوان عالم وحید و مدرّس وحید به کرمانشاه فرستادند تا حوزه آنجا را اداره کنند. ده سال در آنجا بودند و بعد مراجعت کردند و در قم تدریس می کردند. و این چند سال اخیر چند بار عمل چشم کردند و دو بار عمل پروستات در بیمارستان طهران که آن هم خیلی اذیتشان کرد؛ دیگر در همان سیده [اصفهان] بودند، ایشان اهل سده هم بودند و ما هم به ایشان سده ای می گفتیم.

### علامه طهرانی: من همیشه مرهون خدمات اساتیدی هستم که واقعاً برای خدا بودند!

ایشان بر گردن ما خیلی حق دارد، حالا اینکه ما دست ایشان را بوسیدیم، کجا می شود با یک دانه از آن مطالب آنها برابری کند! من واقعاً همیشه مرهون خدمت اساتیدی هستم که آنها واقعاً برای خدا بودند و برای خدا درس می دادند. ولو اینکه ما پیش ایشان عرفان و تفسیر و حکمت و اینها نخواندیم، همین فقه و اصول بود؛ ولی چون مبنای دین بود و ممشا، ممشای دین و ایشان هم تمام تدریس هایش برای خدا بود، لذا همه آنها عندالله مأجور است و همه آنها ذخیره است برای آن عوالمی که اینها بروند!

تا آخر عمر هم ایشان خیلی دیگر زحمت و اذیت و رنج و کسالت های خیلی خیلی سخت

دیدند! خیلی مرد بزرگوار، شریف، عزیز و آقای به تمام معنا بود!  
خدا إن شاء الله که ایشان را رحمت کند! خداوند ما را هم رحمت کند!